آتش‌سوزی در علاءالدین

فرهیختگان| آتش‌سوزی ساعت ۱۱ دیروز در طبقه ششم پاساژ علاءالدین تلفات جانی نداشت. یک عضو شورای شهر تهران با اشاره به این حادثه گفت: «این اثبات می‌کند که این مجتمع تجاری همچنان ناایمن است.» ابوالفضل قناعتی گفت: «در این حادثه سه واحد تجاری خسارت بالای ۹۰ درصد دیدند و یک بانک هم دچار آبگرفتگی شد.» او افزود: «این حادثه نشان می‌دهد این مجتمع برخلاف ادعاهایی که داشته همچنان ناایمن و غیراستاندارد است و حتی شیلنگ اطفای حریق این مجتمع که باید به لوله ویژه آب متصل باشد فاقد آب بود و آتش‌نشان‌ها مجبور شدند از راه دیگری حریق را اطفا کنند.»

رویداد

یک دقیقه سکوت

محمد زین‌الدینی
داستان‌نویس

احتمالا از همین‌جا شروع می‌شود، منظورم ترس از تنهایی است. می‌ترسیم و وقتی می‌ترسیم سعی می‌کنیم فرار کنیم؛ به جایی که نباشد و نباشیم.

به جایی که تنهایی نباشد و تنها نباشیم. بعضی می‌گویند تنهایی شبیه مرگ است. همه می‌گویند مرگ حق است اما از مرگ می‌ترسند. اصلا شاید تنهایی ما را یاد مرگ می‌اندازد که می‌ترساندمان. درست مثل وقتی که جسدی را به خاک می‌سپاریم. یواشکی سرک می‌کشیم به داخل قبری که تازه کنده شده و مدام با خودمان کلنجار می‌رویم که حالا امشب چه بر سر این جسد می‌آید در تنهایی قبر؟!

من هم همین فکر را کردم. یعنی اول از تنهایی خودم ترسیدم و عاقبتش این شد که دلم برای تنهایی یک جسد بسوزد. البته این جسد از اول جسد نبود، حداقل از وقتی من یادم می‌آید، زنده بود. مثل همه نفس می‌کشید، حرف می‌زد، می‌خندید و غذا می‌خورد. ولی یک روز تا چشم‌هایم را بستم و باز کردم تبدیل به جسد شده بود؛ به همین سرعت.

گفتم سرعت یادم آمد اصلا همین سرعت بود که واسطه شد. درست مثل وقتی که توی آزمایشگاه شیمی یک عنصر نقش کاتالیزور را بازی می‌کرد و در برگه امتحانی می‌نوشتیم کاتالیزورها مواد شیمیایی هستند که در فرآیندهای شیمیایی باعث افزایش سرعت واکنش می‌شوند. یعنی سرعت بود که فرآیند تبدیل یک دوست به جسد را سرعت بخشید.

حق دارید! خیلی پیچیده شد. بگذارید از اول تعریف کنم. من از تنهایی می‌ترسم. تنهایی شبیه مرگ است. ما آدم‌ها برای فرار از تنهایی به سراغ همدیگر می‌رویم.

پس من به سراغ دوستم می‌روم. دوستم قبول می‌کند که من را از تنهایی درآورد. بعد سروکله سرعت پیدا می‌شود. فداکاری می‌کند و نقش کاتالیزور را به عهده می‌گیرد. بعد دوستم جسد می‌شود. در آخر هم من دلم برای آن دوست تبدیل به جسد شده، می‌سوزد.

دیدید خیلی هم پیچیده نبود. به همین راحتی. می‌آییم و همسفر می‌شویم. یعنی من پیشنهاد می‌کنم بیا همسفر شویم چون از تنهایی می‌ترسم. او می‌پذیرد و می‌آید. بعد ما می‌مانیم و جاده‌ای که باید به دلش زد و البته ماشینی که هرچه پدال گازش را بیشتر فشار دهیم، تندتر می‌رود. اول من گاز می‌دهم و می‌خندم که عمرا کسی بتواند مثل من سبقت بگیرد و تند برود. بعد او می‌گوید که ادعای الکی کرده‌ام و باید فرمان را به او بسپارم تا بفهمم چه کسی راننده‌تر است.

احتمالا خودتان بقیه ماجرا را حدس زده‌اید. اما مطمئنم نمی‌دانید در آن چشم برهم زدن چه بر من گذشت. یعنی درست همان لحظه‌ای که روی آن خط سفید ممتد از ماشین جلویی سبقت گرفتیم و دیدم که ماشینی با سرعت از روبه‌رو به سمت ما می‌آید. چشم‌هایم را بستم و وقتی باز کردم که بوی دود و خون با هم مخلوط شده بود تا اعلام کنند که تمام شد!

تمام شد و تو مانده‌ای با دوستی که حالا در کنارت تبدیل به جسد شده است و به‌زودی باید بالای سر همان قبر بایستی و سرک بکشی در ظلمات ترسناکش و در حالی که سوزشی رخوت‌ناک مدام از میان تیره پشتت می‌گذرد میان هق‌هق‌های بریده بریده‌ات، گنگ و نامفهوم، آخرین ترانه‌ای را که در جاده باهم گوش دادید، تکرار کنی:

– چرا رفتی، چرا من بی‌قرارم...

> چشم‌هایم را بستم و وقتی باز کردم که بوی دود و خون با هم مخلوط شده بود تا اعلام کنند که تمام شد! تمام شد و تو مانده‌ای با دوستی که حالا در کنارت تبدیل به جسد شده است

متهم طی نامه‌ای از زندان برای اولین بار درخواست کرد

اعسار مرد اسیدپاش از پرداخت دیه

فروغ طباطبایی
F.tabatabaei@fdn.ir

مرد اسیدپاش که به ۱۰ سال زندان و پرداخت دیه محکوم شده بود، برای دومین بار طی نامه‌ای از زندان درخواست اعسار از پرداخت دیه را مطرح کرد تا شاید قضات دادگاه کیفری با تقسیط دیه موافقت کنند. ظهر بیست‌ودوم اسفند ۸۲ یک موتورسوار نقابدار روی مرد ۴۰ ساله‌ای به نام نصرالله اسید پاشید و گریخت. دست، سر و صورت نصرالله به شدت سوخته بود که به بیمارستان شهید مدنی کرج منتقل شد. شواهد نشان می‌داد مرد موتورسوار پس از تعقیب نصرالله نقشه اسیدپاشی را اجرا کرده بود.

بازداشت نخستین مظنون

چشم چپ نصرالله به خاطر شدت سوختگی تخلیه شده بود که او به پلیس گفت: «من بنگاه املاک دارم. تازه از محل کارم به بیرون رفته و روانه خانه‌ام بودم که ناگهان یک مرد نقابدار به من نزدیک شد و به صورتم اسید پاشید. با هیچ کس اختلاف خاصی ندارم و نمی‌دانم چه کسی این بلا را بر سرم آورده است.» نصرالله پس از بهبودی نسبی، همسرش به نام فرشته را به‌عنوان مظنون معرفی کرد و به این ترتیب تجسس به مرحله تازه‌ای رسید. مرد بنگاهدار گفت: «مدتی است که با زنم اختلاف دارم و رابطه‌مان شکرآب است. تصور می‌کنم فرشته به من خیانت کرده و با یکی از دوستانم رابطه پنهانی دارد. زنم حتی چندین بار مرا به مرگ تهدید کرده است. بعید نیست که او در ماجرای اسیدپاشی دست داشته باشد.» به دنبال شکایت این مرد، همسرش بازداشت شد اما خود را بی‌گناه خواند و گفت: «قبول دارم من و شوهرم با هم اختلاف داریم اما در اسیدپاشی نقشی نداشتم.» چون مدرکی علیه فرشته کشف نشده بود این زن آزاد شد و طلاق گرفت.

رسیدگی دوباره به پرونده پس از ۵ سال

پنج سال از ماجرا گذشته بود که یک‌بار دیگر نصرالله به دادسرای کرج رفت و پرونده قدیمی را به جریان انداخت. نصرالله گفت: «در پنج سالی که از اسیدپاشی گذشته، به شدت افسرده شده‌ام. با آنکه چندین بار تحت جراحی قرار گرفته‌ام اما باز جرات ندارم در آینه به چهره خودم نگاه کنم. در این مدت، مدام به این مساله فکر کرده‌ام که چه کسی به روی من اسید پاشیده است. بارها شماره‌هایی را که در گوشی موبایلم ذخیره شده است بررسی کرده‌ام و به دو شماره اعتباری، مشکوک شده‌ام. گمان می‌کنم صاحب خط اعتباری با جریان اسیدپاشی بی‌ارتباط نباشد.» به دنبال اظهارات شاکی، شماره‌های موردنظر تحت بررسی موشکافانه قرار گرفت و بیست‌ودوم دی ۸۷ دوست نصرالله به نام حسین در جاده مخصوص کرج بازداشت شد و تحت بازجویی قرار گرفت.

> با گذشت دو سال از این ماجرا حسین بار دیگر درخواست تقسیط دیه را مطرح کرد

آثار سوختگی گردن رازگشای جنایت اسیدی

آثار سوختگی کهنه روی گردن این مرد، شک پلیس را دوچندان کرد. اما حسین مدعی بود در سال ۸۳ آب باتری ماشین به روی صورت و گردنش پاشیده و وی دچار سوختگی شده است اما چون شدت سوختگی زیاد نبوده به بیمارستان نرفته است. پلیس در شاخه دیگری از تحقیقات، به بیمارستان‌های کرج رفت و به بررسی فهرست بیمارانی پرداخت که در سال ۸۳ دچار سوختگی شده بودند. به این ترتیب مشخص شد حسین فقط چند ساعت پس از سوختگی نصرالله با اسید برای درمان پوستش به یکی از بیمارستان‌های کرج رفته بود. با روشن شدن این ماجرا حسین لب به اعتراف گشود و گفت: «همسر نصرالله دوست خواهرم بود. زن جوان همیشه از بدرفتاری‌های شوهرش پیش خواهرم گلایه می‌کرد. به همین خاطر تصمیم گرفتم نصرالله را ادب کنم.» این مرد در شعبه ۷۱ دادگاه کیفری سابق استان تهران پای میز محاکمه ایستاد ولی منکر اسیدپاشی شد. هیات قضایی براساس مدرک‌های موجود در پرونده حسین را به ۱۰ سال زندان و پرداخت دیه محکوم کرد. این رای در شعبه ششم دیوان عالی کشور مهر تایید خورد و قطعی شد.

درخواست اعسار از پرداخت دیه

پنج سال از زندانی شدن حسین گذشته بود که وی درخواست اعسار داد و گفت توانایی پرداخت دیه را ندارد. اما هیات قضایی درخواست او را نپذیرفت.

با گذشت دو سال از این ماجرا حسین بار دیگر درخواست تقسیط دیه را مطرح کرد. این مرد در نامه‌ای از زندان برای قضات دادگاه کیفری نوشت: «در مدت هفت سالی که در زندانم خانواده‌ام به‌شدت دچار مشکل شده‌اند. حالا دخترم در آستانه ازدواج است و پسر بزرگم تصادف کرده و خانه‌نشین شده است. چون پسرم نمی‌تواند کار کند دیگر فرزندانم برای گذراندن زندگی‌شان با مشکل روبه‌رو شده‌اند و من هم که در زندانم به افسردگی مبتلا شده‌ام و دارو مصرف می‌کنم. من در این مدت به اندازه کافی تنبیه شده‌ام و خانواده‌ام هم با مشکلات زیادی روبه‌رو شده‌اند. حالا از هیات قضایی تقاضا دارم با تقسیط دیه موافقت کنند تا بتوانم بعد از پایان دوره محکومیتم از زندان آزاد شوم و سر زندگی‌ام برگردم و مبلغ دیه را به صورت قسطی بپردازم.»

با بررسی این نامه در شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران قرار شد حسین چند شهود را به دادگاه معرفی کند تا شرایط سخت زندگی وی را برای قضات تشریح و تایید کنند و سپس هیات قضایی درباره درخواست اعسار او تصمیم‌گیری کند.

واقعه

مرگ مرد ۵۷ ساله در متروی تهرانپارس

فرهیختگان| در حالی که برخی خبرهای اولیه حکایت از احتمال خودکشی مردی داشت که در ایستگاه متروی تهرانپارس زیر قطار افتاده بود، بازپرس ویژه قتل تهران اظهار کرد که این مرد به دلیل سرگیجه به داخل ریل سقوط کرده است. بازپرس ویژه قتل تهران گفت: «ساعت ۹:۴۰ صبح پنجشنبه مرگ یک مرد ۵۷ ساله در مترو تهرانپارس به ما اعلام شد.» وی افزود: «پس از حضور در محل مشخص شد که این مرد ۵۷ ساله به دلیل حال بد و سرگیجه به داخل ریل سقوط کرده و ظاهرا خودکشی در کار نبوده است.» بازپرس ویژه قتل تهران اظهار کرد: «برای بررسی دقیق موضوع جسد به پزشکی قانونی منتقل شده است.»

از سوی دیگر اما احسان مقدم، مشاور مدیرعامل و مدیر ارتباطات و امور بین‌الملل شرکت بهره‌برداری مترو تهران با بیان اینکه هنوز علت این حادثه مشخص نشده است، افزود: «در این ایستگاه هنگام ورود قطار هیچ ازدحامی وجود نداشت و در واقع عامل بیرونی برای پرت شدن این شخص مشاهده نشده است.»

او افزود: «چون این مرد فوت کرده است، ما هنوز متوجه نشدیم که او قصد خودکشی داشته یا بر اثر سرگیجه یا سکته قلبی جلوی قطار افتاده است.»

سانحه

یک کشته در تصادف زنجیره‌ای

فرهیختگان| به دنبال برخورد زنجیره‌ای چهار خودرو در بزرگراه امام علی(ع) تهران یک عابر جان سپرد و دو نفر زخمی شدند. جلال ملکی سخنگوی سازمان آتش‌نشانی و خدمات ایمنی تهران در این‌باره گفت: «ساعت ۶:۲۰ صبح پنجشنبه برخورد زنجیره‌ای چند خودرو در مسیر جنوب به شمال بزرگراه امام علی(ع) نرسیده به خیابان دماوند به آتش‌نشانی اعلام شد.» او افزود: «در بررسی‌ها مشخص شد یک خودرو با عابر پیاده برخورد کرده و سپس چهار خودروی سواری شامل دو پراید، یک پژو ۲۰۶ و وانت به صورت زنجیره‌ای با هم برخورد کرده بودند.» ملکی گفت: «آتش‌نشانان عابر پیاده را به عوامل اورژانس تحویل دادند اما این مرد ۴۵ ساله به دلیل شدت جراحات جان سپرد و یک زن ۶۵ ساله و مردی ۳۶ ساله که در تصادف زنجیره‌ای زخمی شده بودند نیز با تلاش هفت ساعته آتش‌نشانان از خودروهای در هم پیچیده خارج شدند.»

جدول کلمات متقاطع

۱۶۳۶

افقی

۱– نظم و ترتیب– دور هم گردآمدن **۲**– سستی و سهل‌انگاری– فراگیرنده– درس نوشتنی **۳**– پیشگاه خانه– لجباز– مسافرخانه مدرن **۴**– نام ترکی– حق ناحق سازمان ملل– خداوند– اداره‌ای در پلیس **۵**– توقف مسافر در جایی– خیال‌کردن– سفید ترکی **۶**– ناامیدی– نام پیشین ویتنام– پیامبر صبور **۷**– پرده‌در– مته نجاری– دور دهان **۸**– از عناصر شیمیایی– قلعه حسن صباح– گمراه **۹**– گذرگاه– دلیل– پرنده‌ای با پاهای بلند **۱۰**– فصیح– موکت– رود مرزی ایران **۱۱**– شهر فراری– لازم– بازرگان **۱۲**– قاعده و قانون– عدد نفس‌کش– گل سرخ– از حروف یونانی **۱۳**– هنر خارجی– از توابع تهران– حرف زشت **۱۴**– لاغر– خاور– نخ‌بافتنی **۱۵**– ناصر– از اثرهای معروف شیخ کلینی

عمودی

۱– مال– امداد **۲**– قوم موسی– دیلم– کتابی از بزرگ علوی **۳**– آسمان– برائت خواستن– پوشاننده **۴**– نوعی سنگ قیمتی– لحظه کوتاه– کویر برهنه– برکت برنج **۵**– گذرگاه رود– پارچه تبلیغاتی– فرکانس **۶**– پول چین– بندگاه میان ساعد و بازو– محل عبور **۷**– دندان تیز حیوانات– ماما– خنده‌رو **۸**– کمیاب– حبیب خدا– جلسه **۹**– هنر کنده‌کاری– هدیه‌ای به عروس خانم– عیب **۱۰**– دشمن سخت– ساکت و خاموش– سلام **۱۱**– جهنم– پزشک و طبیب– همه **۱۲**– لنگه بار– رهن– ناشنوا– درک کردن **۱۳**– علامت تفریق– هم‌زلف– انجام‌دهنده **۱۴**– میل به غذا– حمله‌کننده– مهربان **۱۵**– از بناهای میدان نقش جهان– پدر چنگیز

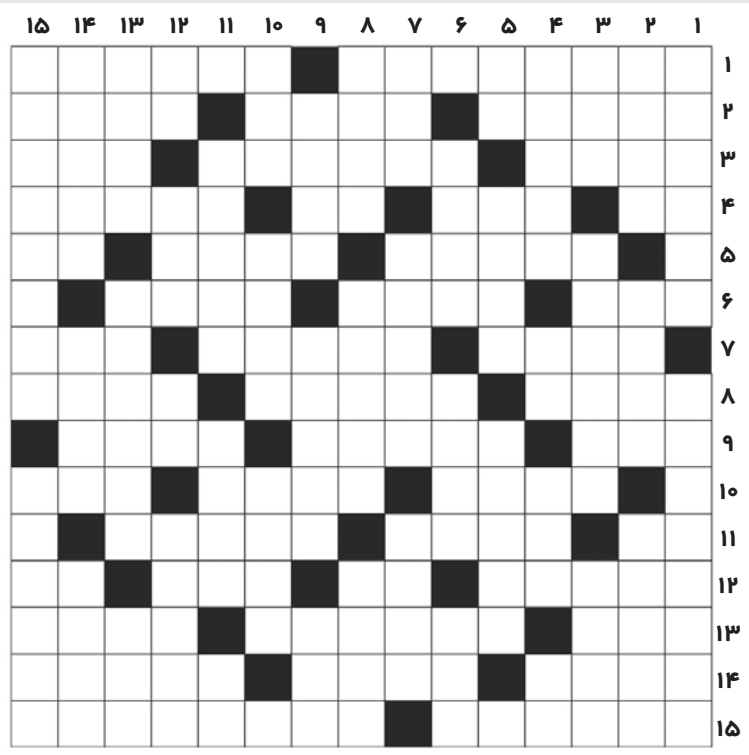
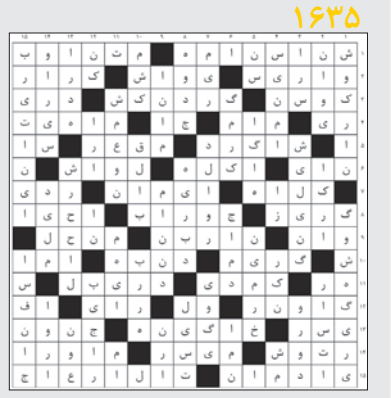
۱۶۳۵